

تألیف: کلمات مشخص شده را در کتاب های ایالت نموده و از هر کدام دوبار بنویسید.

دفاع از میهن

درس هشتم



چو ایران نباشد، تن من مباد بدین بوم و بر، زنده یک تن مباد

فردوسی

دویست سال بود که کوروش، سلسله‌ی هخامنشی را در ایران، بنیان نهاده بود. دویست سال بود که کشور ما نیرومندترین کشور جهان به شمار می‌رفت. تخت جمشید با عظمت و شکوه خیره‌کننده‌اش، مرکز فرمانروایی این سرزمین پهناور بود. در میان این همه شکوه و جلال، ناگاه تاخت و تازی سهمگین از سوی باختر، آغاز گشت. اسکندر که مردی شهرت طلب و جنگجو بود، از سرزمین مقدونیه با لشکری انبوه به سوی کشور ما، ایران، هجوم آورد.

وقتی که اسکندر آهنگ ایران کرد
هر جا که شهری دید با خاک، یکسان کرد

امیدها به یک باره، به نومییدی گرایید.

آیا باید به همین سادگی به یگانگان اجازه دهیم که سرزمین ما را لگدکوب شم اسبان خود

کنند؟

هرگز! هرگز! میهن دوستان تا آخرین قطره ی خون، در برابر دشمن، پایداری خواهند کرد.
اسکندر با سپاهیان خود در خاک ایران می تاخت و به سوی تخت جمشید پیش
می رفت. او برای ورود به پارس می بایست با لشکریانش از گذرگاهی تنگ در میان کوه های
سربه فلک کشیده، بگذرد. از این رو، آریوبرزن، سردار دلاور و میهن دوست ایرانی، چاره
را در آن دید که در این گذرگاه راه را بر او ببندد.



آفتاب، تازه تاریکی شب را کنار زده بود که آریوبرزن، سوار بر اسبی چابک و نیرومند، سپاه خود را از پشت کوه به سوی بلندترین نقطه‌ی آن به پیش راند. اسب سردار با یال فرو ریخته و دم بر افراشته، پیش از اسب‌های دیگر، سوار خود را به بالای می‌کشانند. هر چند گاهی که بر می‌داشت، نفس را به تندی بیرون می‌داد، سر را بالای آورد و آشفتنی و بی‌تابی خود را آشکار می‌ساخت. گویی او نیز از سراجم ناگوار اما پر شکوه سوار خود، آگاه بود. وقتی آریوبرزن و همراهان به بالای کوه رسیدند، سپاهیان اسکندر، وارد گذرگاه شده بودند. در این زمان، آریوبرزن، بانگ برآورد:

«من، آریوبرزن

فرزند ایرانم

در آخرین سنگر

اینک تم، جانم*»

سپس، فرمان داد تا سربازانش، سنگ‌های بزرگی را از بالای کوه به پایین بغلانند. سنگ‌ها با قوت هر چه تمام‌تر، به پایین کوه می‌غلتیدند و در میان سپاه اسکندر می‌افتادند؛ برخی نیز در راه به برآمدگی یا سنگی دیگر بر می‌خوردند و خرد می‌شدند و با شدتی حیرت‌آور در میان مقدونی‌ها فرود می‌آمدند و گروهی را پس از گروه دیگر، نقش بر زمین می‌کردند. اسکندر که تا آن زمان در هیچ جا مانعی این گونه، در برابر سپاه عظیم خود ندیده بود، غرق اندوه شد. پس فرمان عقب‌نشینی داد و در حالی که در هر لحظه، تنی چند از سپاهیان

* شعر از اسدالله شعبانی

بر خاک می غلتیدند، به جلگه برگشت.

در این هنگام، یکی از اسیران جنگلی که در سرزمینی یگانه، گرفتار شده بود، به اسکندر پیغام داد که من پیش از این هم به این سرزمین آمده‌ام و از اوضاع این نواحی، آگاهی دارم. راهی را می‌شناسم که سپاه تو را به بالای کوه می‌رساند.

وقتی شب از نیمه‌گذشت و تاریکی بر همه جا سایه افکند، اسکندر در حالی که قسمتی از سپاه خود را در جلگه باقی گذاشته بود، در راهی که اسیر نشان داده بود، پیشروی کرد.

آفتاب، هنوز فروغ زرین خود را بر کوه و جلگه تابانده بود که سپاهیان آریوبرزن دریافتند که دشمن از هر سو آنان را محاصره کرده است.

آیا باید تسلیم شد و چیرگی دشمن را بر خانمان دید و خواری و خفت را به جان خرید، یا جنگید و خاک وطن را از خون خود گلگون کرد؟

دلیران ایران، راه دوم را برگزیدند. آنان نه تنها تسلیم نشدند، بلکه آن چنان دلیرانه پیکار کردند که پس از دو هزار و سیصد سال، هنوز خاطره‌ی آن، در یادها باقی است.

نبرد دلاوران ایرانی شگفت‌آور بود. حتی آنان که سلاح نداشتند، به سپاه دشمن حمله‌ور می‌شدند، دشمن را نابود می‌کردند و خود نیز در راه وطن، فدا می‌شدند. آریوبرزن با شمار اندکی از سپاهیان خود، به سپاه عظیم دشمن، یورش برد. گروهی بسیار از آنان را به خاک افکند و با اینکه بسیاری از سربازان خود را از دست داده بود، توانست حلقه‌ی محاصره‌ی سپاه دشمن را بشکافد. او می‌خواست زودتر از دشمن، خود را به تخت جمشید برساند تا بتواند از آن دفاع کند. در این هنگام، آن بخش از سپاه اسکندر که در جلگه مانده بود، راه او را بست.

آریوبرزن، بی باکانه، به دشمن حمله بُرد. او و سپاهیانِش، آن قدر مقاومت کردند که همگی کشته شدند و خاطره‌ای به یاد ماندنی از ایستادگی در راه میهن را برای آیندگان به یادگار گذاشتند. ایران، میهن عزیز و دوست‌داشتنی، در دوران ما نیز هزاران سرباز و سردار شجاع، به خود دیده است؛ سردارانی چون حسن باقری، ابراهیم هادی، احمد متوسّلیان، قاسم سلیمانی و احمد کاظمی که در طول هشت سال جنگ تحمیلی دولت عراق بر ایران، دلاورانه در برابر دشمنان، پایداری ورزیدند و از اسلام و ایران دفاع کردند و نام نیکویی از خود بر جای گذاشتند.

به نام کوچه‌ها و خیابان‌های محلّ زندگی خود، نگاه کنید! نام این دلاوران و شهیدانِ وطن را در آنجا می‌توانید ببینید. هر یک از این نام‌ها بیانگر پایداری، شجاعت و فداکاری فرزندان این مرز و بوم هستند.

درست و نادرست

۱. آریو برزن، در اولین حمله‌ی اسکندر، او و سپاهیانِش را وادار به عقب‌نشینی کرد.
۲. هنگام غروب، آریو برزن، سپاه خود را تا بلندترین نقطه‌ی کوه پیش راند.
۳. اسکندر در حمله به ایران، به هر شهری که می‌رسید، آن را با خاک یکسان می‌کرد.